

# فقط قهرمانان راه رهایی خلق، قهرمانان واقعی اند

نه

## شهزادگان یا عاملین و مزدوران استعمار و امپریالیسم

نویسندگان: سخی آتش

علی خاوری

سلطنت امیر دوست محمدخان زمانی بود که در شمال افغانستان تزار روسیه و در جنوب و شرق آن استعمار انگلیس در حال پیشروی و تصرف سرزمین اهالی عقبمانده آسیای وسطی و جنوبی و از آنجمله افغانستان امروزی، بودند. سرداران و ملاکین بزرگی که بر سرنوشت مردم این سرزمین مسلط بودند گاهی در مقابل استعمارگران زانو میزدند و گاهی با آنها راه جنگ و پرخاش را می گرفتند. خلق که از تحقیر و اهانت استعمارگران به ستوه می آمدند، هنگامیکه آنها راه جنگ با استعمارگران را انتخاب میکردند، خلق با شور و هلهله همه چیزشان را کنار می گذاشتند و با هر چه در حیطه امکانات داشتند راهی میدان جنگ میشدند. اما این خوانین میهن فروش و ضد خلق برخی از اوقات با مشاهده هزاران هزار افغانستانی مسلح مصمم برای پیکار که متشکل گردیده و منتظر فرمان حمله بودند، در خفا با استعمارگران رابطه می گرفتند و به مردم پشت کرده و می رفتند مانند سگان صاحب گم کرده در پیشگاه نمایندگان استعمارزمین می بوسیدند. امیر دوست محمدخان یکی از نمونه این ادعاست. در اواسط سال 1840 هنگامیکه امیر بی غیرت از بخارا بر میگشت، در بین مردم آوازه افتاد که دوست محمدخان مردم رابه "غزا" فراخوانده است. هزاران هزار افغانستانی و طنپرست و مسلح از اطراف و اکناف کشور بسوی شمال کشور فراخوان او را لبیک گفته بسوی او شتافتند. اما امیر شرف باخته در خفا با انگلیس ها ارتباط برقرار ساخته و به آنها قول عبودیت داده بود. این فئودال بی ننگ و ننگ خلق و تاریخ افغانستان بتاریخ چارم نوامبر همان سال لشکر مصمم و رزمنده را بجا گذاشته و آمده در بالا حصار پیش روی مکناتن زانوبر زمین زده و شمشیرش رابه او تسلیم نمود. خلق که به عزم جنگ برای صیانت از استقلال خویش آمده بودند، زمانی از فرار امیر اطلاع یافتند که امیر مانند برده بیمقداری با سر خم و شمشیر تسلیم شده در مقابل دشمن زانوبر زمین زده بود و دشمن مقدمات تبعید او را به هندوستان سامان میدید.

اما هنگامیکه امیران و پانورچشمی های آنها با مردم در میدان جنگ همراهی میکردند، مردم نام آنها را گرامی میداشتند و از آنها با احترام یاد میکردند و به وجود شان افتخار میکردند. هیچ شاه و شاهزاده ای در تاریخ قدر و اهمیت احترام توده هارا ارج نگذاشته و نخواهد گذاشت زیرا آنها احترام کردن توده ها بخود را "حق پدری" خود میدانند. خواست برحق آزادی طلبی توده ها از استعمار برای آنها زمانی مهم است که در سمت منافع سیاسی- طبقاتی آنها سیر کنند. بهمین لحاظ است که آنها منافع خویش را تنها در مبارزه با استعمار نمی بینند و از نظرشان "آزادی و اسارت" بطور مطلق در مبارزه نیستند. آنها عندالموقع زمانی که متوجه میشدند که آتش مبارزه توده هادر مسیر آزادی ممکنست دامن آنها را نیز بسوزاند فی الفور سر مذاکره و سازش با استعمار را میگیرفتند. هنگامیکه امیر دوست محمد خان با بی ننگی و بی غیرتی

میهنفروشانه رفته به انگلیس هاتسلیم شد، لعن و نفرین توده هالز سراسر کشور بگوش میرسید. خاندان امیر به وضاحت میدیدند که آنها کثافات و ننگ تسلیم طلبی امیر سلطنت را در خاندان شان به مخاطره انداخته است. در این ورطه بی ننگی تسلیم طلبی محمداکبر خان پسر بیست و چهار ساله امیر که نفرین و ناسزاگویی توده هار ابرپدرش از دهن عام و خاص می شنید درک میکرد که این ننگ جز بامبارزه، از راه دیگری پاک نمیشود. زیرا احساس آزادی طلبی توده ها خاندان او را نیز مانند امیر محمد یعقوب خان و شاه شجاع الملک و دوله بگور بدنامی میسپرد. شهزاده اکبر خان سر مذاکره با انگلیس هار اگر رفت تا سمت وسوی قهر توده هار امهار کند. غلام محمد غبار گزارش میدهد"

چون مکناتن در برابر دو قرار داد متناقض و امضا های خود جوابی مقنع نداشت، تمجج میکرد. وزیر اکبر خان گفت بهتر این است که شما با ما باشید تا در کابل به یک نتیجه برسیم. آنگاه امر گرفتاری شان را داد و از همه بیشتر خودش دست مکناتن را گرفته به طرف کابل کشید. چون مکناتن مقاومت نشان داد سردار سلطان احمد خان دست دیگر او را گرفت. تا این وقت لارنس توسط محمد شاه خان و تریور بواسطه دوست محمد خان و میکنزی بواسطه غلام محی الدین خان خلع سلاح شده بودند. تمام این عملیات در نهایت خونسردی در ظرف چند دقیقه ای انجام یافته بود. افغانها که میخواستند اینها را بشکل گروگان و زنده تا هنگام تخلیه نگهدارند، بطرف کابل کشیدند مگر مکناتن و تریور به حمله و دفاع پرداختند از دیگر طرف آتش تفنگ گارد مکناتن و محافظین افغانی شروع شد چون قشله دشمن بسیار نزدیک و خطر حمله و تخلیص اسرا در پیش بود، به ناچار سردار محمد اکبر خان و سردار سلطان احمد خان مکناتن و تریور را کشتند. اما محمد شاه خان به عجله خود را سپر میکنزی قرار داد تا از ضربت تیغ رهایی یافت در همین لمحہ بود که عمداً به لارنس فرصت فرار داده شد تا جریان بی کم و کاست به سرداران انگلیسی رسیده باشد لارنس بر اسپی سوار شد و بتاخت. راسای انگلیس عجالاً مقام مکناتن را به پاتنجر دادند.. "(افغانستان در مسیر تاریخ)

به اینقسم در جلسه ای که به روز 23 ام دسمبر سال 1841 در پل محمودخان دایر شد، وزیر اکبر خان با مکناتن روبرو شده و مکناتن در کشمکش گروگانگیری کشته میشود. کشته شدن مکناتن بر آتش نفرت توده هالز امیر تسلیم شده که پدرو وزیر محمداکبر خان بود، آب سردی ریزد. فرهنگ حاکم بر جامعه یعنی فرهنگ طبقات حاکم از وزیر محمداکبر خان قهرمان میسازد و نامش را در کتب درسی تاریخ مدارس درج میکنند ولی محمد شاه خان، غلام محی الدین خان و دوست محمد خان به طاق نسیان سپرده میشوند. در حالیکه وزیر محمداکبر بر طبق دیالکتیک مسایل به اولین چیزی که فکر میکرد "منافع سلطنت و خاندان امیر بود" نه آزادی توده ها و استقلال سیاسی کشور. اگر تصور کنیم که یک شهزاده قبل از قدرت و سیادت خاندانی اش به آزادی و حریت خلق می اندیشد، آنوقت بر تمام منطق تاریخ خط بطلان کشیده ایم.

سالها میگذرد و اتحاد شوروی سوسیال- امپریالیستی بر افغانستان تجاوز میکند. خلق افغانستان بپا میخیزند و "سیا" و دولت های عربی و ارتجاع منطقه شروع میکنند به توزیع پول و سلاح. در بطن این شرایط تسلط و کنترل بر معادن زمره و سایر اجار قیمتی افغانستان بدست احمد شاه مسعودی افتد. خبرنگاران و گزارشگران اروپائی و امریکائی باگردن بندهای زمره دین و تحایف گران قیمت از اجار کریمه از پنجشیر بر میگردند. زمینه ایجاد یک قهرمان دیگر از زبان مطبوعات و رسانه های غربی پدیدار میشود. اتحاد شوروی از افغانستان خارج و احمد شاه مسعود وزیر جنگ کشور میشود. او غرب کابل را با خاک یکسان میکند و هزاران هزار افغانستانی را بقتل میرساند. احمد شاه مسعود سرانجام بدست برادران وهم

پیمانان اخوانی اش کشته میشود. امپریالیزم امریکا و امپریالیست های اروپائی بر افغانستان تجاوز میکنند و احمدشاه مسعود نیز قهرمان ملی میشود.

اگر به همین دوقضیه نگاه کنیم می بینیم که هیچکدام از این دوتن به خلق و آرمان والای خلق تعلق ندارند. هردو به واسطه نیروهای شیادشونیست و ناسیونالیست علم و بر خلق شریف این سرزمین تحمیل شده اند. نفرت از تجاوز و بیزارى از تسلیم طلبی و تسلیم شدن زمینه ای است که شونیست ها و ناسیونالیست هاما نند پارازیت انافل در آن لانه گذاری میکنند. فئودال - کمپرادور های ملیت تاجک احمد شاه مسعود را قهرمان ملی میسازند تا موج ناسیونالیزم این ملیت رابسوی بردگی امپریالیزم سمت و سو بدهند و نمایندگان فئودال - کمپرادور ملیت پشتون در وجود "حزب همبستگی" وزیر محمداکبر خان را در مقابل احمدشاه مسعود بلند میکنند تا از شونیسم خود دفاع کرده باشند. (مراجعه شود به مقاله این حزب تحت عنوان [تاریخ، قهرمانان واقعی را ارج و قهرمانان کاغذی را به زیاله دان می سپارد](#)).

حزب همبستگی در این مقاله (چنانچه از عنوان آن پیداست) همان جنگی را از پیش میبرد که گلبدین با برهان الدین ربانی به شکل اسلامی آن از پیش بردند. (جنگ شونیسم ملیت پشتون در مقابل ناسیونالیزم ملیت تاجک).

امانزدچپ انقلابی یعنی کمونیست ها حقیقت از این قرار است که هیچکدام از این دونفر به خلق افغانستان تعلق نداشته و هردو نماینده طبقات حاکمه مرتجع فئودال بودند. هردو با ایدئولوژی فئودالی که در آن زنان محکوم و استثمار و وحشیانه کارگران و زحمتکشان امور شرعی و آسمانی اند، کار میکردند. این هردو در آخرین تحلیل با استعمار و امپریالیزم منافع مشترک داشته و تضاد آنها با هم دیگر آشتی پذیر میباشد. جنگ و نزاع تمام اینها با امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم بر سر غارت خلق و استثمار آنها میباشد بر سر رهائی و آزاد ساختن آنها.

از نظر چپ انقلابی و کمونیست خلق هاسازنده تاریخ اند و قهرمانان تاریخ نیز آنهایی اند که تاریخ را بسمت حرکت دیالکتیکی آن رهنمائی میکنند و در این راه کار خارق العاده ای را انجام میدهند، نه شهزادگان و فئودالها، نه یک چریک اخوانی که نماینده فکری عقبمانده فئودالی و سنتهای فرتوت و خرافات است.

چپ انقلابی و کمونیست که انسان آگاه است هر مخالف ضد استعمار و امپریالیزم را بطور اتوماتیک دوست خلق نمیداند. چپ کمونیست میدانند که سرمایه داری از نظر تاریخی با دین نظام اجتماعی در تضاد است و ناپذیر قرار دارد. یکی نظام فئودالی است که سرمایه داری از بطن آن برآمده و دیگری نظام پرولتری است که سرمایه داری موجب گشته تا به وجود بیاید. از این دیدگاه است که به وضاحت می بینیم: فقط یک مخالف با امپریالیزم سرمایه داری سمت و سوی حرکت درست دارند هر مخالف.

مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه ها معتقد اند که قهرمانان خلق یعنی قهرمانان واقعی تاریخ فقط در جریان جنگ خلق و ساختمان سوسیالیزم ظهور میکنند زیرا فقط در این دوران است که تاریخ بصورت حقیقی صفحه میخورد و خلق برای ایجاد جهان نوین بهائی رامیپردازد که تاریخ هرگز آنرا قبلا ندیده است.

"حزب همبستگی" که در حقیقت امر برآمد "سازمان رهائی و سازمان انقلابی افغانستان (ساا)" بشکل به اصطلاح "مردمی" میباشد در حرف خود را مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه می خواند. قهرمان

واقعی تاریخ خواندن یک شهزاده در راستای دفاع از سلطنت پدرش، به هیچ صورتی بامارکسیزم-لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون خوانائی و قرابت ندارد. از اینجا ببینید که "سا" و "سازمان رهائی" چگونه مارکسیست-لنینست-مائوتسه دون اندیشه اند!!!

حقیقت عینی افغانستان کنونی میگوید که مرحله کنونی سرمایداری یعنی امپریالیسم سرمایداری بخاطر ایده آلیزه ساختن غارت به تجدید فرهنگ و موازین سنتی فئودالیزم نیازمند است و عناصر فئودالی با آن مخالفت می ورزند. تضاد های داخل بلوک امپریالیسم و ارتجاع این مخالفت را تشدید میکنند. بر زمین این آله دست شدن ها و پیشبرنده جنگ های پراکسی (نیابتی) است که افرادی مانند احمد شاه مسعود، عبدالرشید دوستم و عبدالعلی مزاری و امثالهم "قهرمان" میشوند. اما "حزب همبستگی" که مانند یک شعبده باز بدطالع و بد اقبال در ذوق بدشانس گیر کرده نه میتواند گلبدین رابه حیث قهرمان بلند کند و نه ملا عمر و جلال الدین حقانی را. زیرا اینها مدافعین راه و رسم شوونیسم ملی کمپرادور های ملیت پشتون به شیوه و اسلوب خود اند. این امر این "بیچاره" های بد اقبال را بسراغ گور مرده هادر قیرستان فئودالها و مزار خوانین ملیت پشتون میبرد. اگر این حزب (بخوان سا) صادقانه میخواست از قهرمانان مردم افغانستان نام ببرد میتواند از حفیظ آهنگر پور، مولانا باعث، مجید کلکانی، قاضی ضیا، بشیر بهمن و غیره بمثابه (قهرمانان واقعی) در مقابل احمد شاه مسعود (قهرمان کاغذی) نام ببرد و حقیقت هم بود. اما آنها اینکار را نمیکنند زیرا منظور و مقصد شان نام بردن از قهرمانان اصلی تاریخ این سرزمین نیست. آنها تقلا میکنند بر زخم ناسور شوونیسم فئودال-کمپرادور های ملیت پشتون مرحم بگذارند. و نام بردن از قهرمانانی که از نظر اتنیکی تاجک، هزاره و سیدان دحتی در ذهن شان هم خطور نمیکند. در حالیکه خوب میدانند حفیظ دره، مولانا باعث، مجید کلکانی، قاضی ضیا، بشیر بهمن، ملنگ عمار و غیره قبل از همه چیز انسانهای میهنپرست بودند تا تاجک، هزاره و سید.

اطلاق "قهرمان واقعی تاریخ" به یک شاهزاده بخاطر برتری دادن او به یکی دیگر از مرتجعینی که اتفاقا پشتون نیست در مغایرت با تمام معیار های انصاف انسانی میباشد.

پایان

23 اسد 1393

تکثیر از مائویست های افغانستان